

جنگ ۸ ساله و کسانی که در کشاندن قشون عراق به حمله به ایران دست داشتند

انقلاب اسلامی: هاشمی رفسنجانی و محسن رضائی، امروز، اعتراف می کنند قطعنامه ۵۹۸ را در تیرماه ۶۷، بخاطر شکست در جنگ پذیرفته اند. هاشمی رفسنجانی از عوامل چهارگانه ای سخن بمیان می آورد که قبول قطعنامه را ناگزیر می کردند. از اتفاق، آن عوامل همان عوامل هستند که اینک رژیم ایران را بدانها گرفتار کرده است. سخنان محسن رضائی نیز متنی است که پنداری در باره بحران اتمی تهیه و خوانده شده است. بدیهی است از بحران اتمی سخن بمیان نمی آورند اما هاشمی رفسنجانی اشاره ای گویاتر از تصریح به آن می کند. مقایسه میان دو وضعیت، مقایسه ای واقعی است، ولو این دو از جنگ و چرائی قبول قطعنامه ۵۹۸ سخن گفته اند.

حامد الجبوری، وزیر امور ریاست جمهوری در رژیم صدام، فاش کرده است چگونه وزیر خارجه وقت انگلستان و شاهپور بختیار و اویسی صدام را به حمله به ایران برانگیخته اند.

از دید هاشمی رفسنجانی، چهارعاملی که سبب شدند ایران قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد همان عواملی هستند که ایران را بر آن می دارند تهدید امریکا را جدی بگیرد:

◀ در ۲۶ تیر ۸۷، هاشمی رفسنجانی ر برنامه ۴۵ دقیقه شبکه خبر توجیه جدیدی در باره علت پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ اظهار کرده است:

• «از همان ماههای ابتدای جنگ که صدام زمین گیر شد (۱) صحبت از پذیرش آتش بس بود و ما یک حرف روشن داشتیم که باید حقوق ما در این جنگ به رسمیت شناخته شود، خواسته ما این بود که عراق به عنوان متجاوز کیفر شود، غرامت های جنگ را بپردازد و دنیا عراق را به عنوان جنگ طلب بپذیرد که این موضوع مورد پذیرش قرار نمی گرفت» (۲).

• «قسمتی از خاک ما در اختیار نیروهای متجاوز بود و پذیرفتن قطعنامه در آن شرایط به نفع عراق و در حقیقت برگ برنده دست دشمن بود» (۳).

• به این پرسش، چرا ایران پس از فتح خرمشهر و به اسارت گرفتن ۱۹ هزار نفر از نیروهای دشمن حاضر به آتش بس نشد؟ هاشمی رفسنجانی پاسخ گفته است: «در ایران آن موقع، هیچ کس آمادگی پذیرش آتش بس را نداشت و در همان موقع، جلسه ای، برای تعیین تکلیف ادامه جنگ تشکیل شد که امام فرمودند که کسی از آتش بس صحبت نکند و این جنگ باید تا اهدافی که داریم ادامه یابد» (۴).

• بعد چه پیش آمد که آتش بس را برطبق قطعنامه ۵۹۸ بپذیرفتید؟ او پاسخ می دهد: «عوامل فراوانی وجود داشت که ما متقاعد شدیم باید قطعنامه را بپذیریم، که از نمونه های آن طولانی و فرسایشی شدن جنگ بود و این فرسایش به ما آسیب فراوان می رساند و عراقی ها غیر نظامی ها را مورد هدف و آسیب قرار می دادند، همچنین تلفات غیر نظامی ها نیز زیاد شده بود به ویژه این که عراقی ها از سلاح شیمیایی استفاده می کردند که نمونه آن را در حلبچه مشاهده کردیم و مردم مثل برگ خزان به زمین می ریختند و در این فکر بودیم که اگر چنین جنایتی به یکی از شهرهای ایران مثل تبریز یا کرمانشاه صورت گیرد چه اتفاق بزرگی می افتاد. آمریکا، اروپایی ها و روسیه به عراق کمک می کردند و مصمم بودند، از شکست رسمی صدام جلوگیری کنند. آمریکایی ها بطور آشکار به نفع عراق وارد میدان شده بودند و کشتی، هواپیما و سکوی نفتی ما را مورد حمله قرار می دادند.

در زمان پذیرش قطعنامه اوضاعی پیش آمده بود که ادامه جنگ به مصلحت نبود. در آن زمان کاملاً روشن شد که غرب و حتی روسیه مصمم هستند که ما پیروز نظامی در منطقه نباشیم.

آمریکا با ما وارد جنگ شد، اما این جنگ اعلام نشده بود و به اسم حفاظت از کشتی های نفتکش در صدد قطع منابع مالی و محدود کردن صادرات نفت ایران بودند که ما نیز مقابله به مثل کردیم و از این ناحیه چیز زیادی بدست نیاوردند، هر چند به بهانه های مختلف با چند حمله نظامی چند هلی کوپتر ما را هدف قرار دادند، چندسکوی نفتی را بمباران و ناو ما را غرق کردند.

روسها نیز کار را به جایی رساندند که موشک های اسکات c را در اختیار عراق قرار دادند که بردش دوبرابر موشک های اسکات b بود و تا تهران نیز می رسید همچنین هواپیماهای میگ ۲۹ که سقف پرواز بالا داشتند و ضد هوایی های ما به آن ها نمی رسید در اختیار عراق قرار دادند».

فرانسوی ها نیز هواپیما و موشک های بسیار پیشرفته و بمب های لیزری در اختیار صدام قرار دادند که اهداف را با دقت بالایی می زدند».

• فشار شورای امنیت و سازمان ملل بر جمهوری اسلامی ایران برای پذیرش آتش بس زیاد بود. آنان نمی خواستند صدام در این جنگ شکست بخورد اما ما با مذاکره توانستیم به قسمت اعظم خواسته های خود برسیم و عراق بعنوان متجاوز و مستحق پرداخت غرامت ۱۰۰ میلیارد دلاری (۵) که رقم قابل توجهی بود شناخته شد».

• «اوضاع داخلی کشور خوب نبود. ضمن محدود شدن صادرات نفت، اقتصاد کشور نیز تحمل ادامه جنگ را نداشت هر چند اگر قرار بود جنگ را ادامه بدهیم می توانستیم با ریاضت بیشتر این کار را انجام بدهیم. دولت رسماً نامه‌ای به امام نوشت و با استدلال نشان داد که از نظر اقتصادی زیر خط قرمز هستیم و ضرورت‌های زندگی مردم و تدارکات جنگ قابل تأمین نیست و در این شرایط مقاومت مشکلات را بیشتر می‌کرد» (۶).

به همین منظور با سردار رضایی صحبت کردم و گفتم که برای انجام یک عملیات موفق چه می‌خواهید که این درخواست منجر به نامه‌ای شد که سردار رضایی در آن نیازهای جنگ را اعلام کرد و آن را به امام دادیم. این که در خصوص این نامه می‌گویند من ترفند کردم صحیح نیست. ما پنج نفر خدمت امام رفتیم و گفتیم که این فهرست نیازها قابل تأمین نیست و نظر ما آتش بس است».

• «هر جنگ روانی می‌تواند عواقب دیگری نیز داشته باشد و ما نباید صرفاً با توجه به روانی بودن جنگ نسبت به آن حساس باشیم چرا که کسانی که صدها میلیارد دلار هزینه می‌کنند و هزاران کشته وزخمی می‌دهند و حیثیت خود را در گرو می‌گذارند به طور قطع اهدافی دارند که ما باید نسبت به آنها حساس باشیم و هوشیارانه عمل کنیم».

انقلاب اسلامی: توجیه این نوبت هاشمی رفسنجانی و آوردن چهار دلیل برای قبول آتش بس: ۱- اجماع قدرتهای جهان بر ضرورت جلوگیری از پیروزی ایران و ۲- از پا درآمدن اقتصادی و ۳- فقدان ساز و برگ نظامی و ۴- در معرض تهدید به بمباران شیمیایی بودن شهرهای ایران.

وجود این چهار عامل یعنی شکست خوردن در جنگ و از موضع ضعف تن به آتش بس دادن. واقعیتی که این بار، محسن رضایی بدان تصریح می‌کند.

اما این ۴ عامل، هم اکنون، در مورد بحران اتمی، نیز وجود دارند: ۱- اجماع کامل تر از آن روز است زیرا چین نیز به کوشهائی که می‌خواهند ایران به تکنولوژی اتمی دست نیابد، افزوده شده است. ۲- مجازاتهای اقتصادی نیز برقرار شده اند و رژیم تهدید به تشدید آنها می‌شود. ۳- ایران تهدید به حمله هوایی می‌شود. ۴- توان نظامی ایران برای مقابله با این تهدید، در مقایسه همین توان برای مقابله با قوای عراق بسیار کمتر است. با توجه به هشدار هاشمی رفسنجانی، (کسانی که صدها میلیارد دلار هزینه می‌کنند...)، توجیه افکار عمومی و آماده کردنش برای شنیدن خبر معامله بر سر اتم است.

اما هاشمی رفسنجانی نمی‌تواند سخن بگوید و دروغ نگوید:

۱- می‌پذیرد که در همان اوائل جنگ، یعنی در زمانی که بنی صدر جنگ را اداره می‌کرد، ارتش عراق زمین گیر شده است. پس به رغم این واقعیت که بهنگام تجاوز ارتش صدام، ملاتاریا ارتش ایران را متلاشی کرده بود، بنی صدر در تجدید سازمان ارتش و زمین گیر کردن ارتش عراق و واپس نشاندنش بطور کامل موفق بوده است.

۲- دروغ بزرگی می‌گوید وقتی می‌گوید متجاوز شناختن رژیم صدام و پرداخت غرامت مورد قبول قرار نمی‌گرفت. زیرا پیشنهاد هیأت نمایندگی کنفرانس بین المللی کشورهای غیر متعهد، واجد سه نکته مهم بود: ۱- عقب نشینی قوای عراق به داخل خاک خود و فاصله گرفتن از مرزهای بین المللی تا حد گلوله توپ رس. ۲- تعیین متجاوز و ۳- پرداختن غرامت ایران به مثابه کشور مورد تجاوز. در آن تاریخ، کشورهای عرب حوزه خلیج فارس آماده پرداخت ۲۵ میلیارد دلار غرامت نیز بودند. ایران ۵۰ میلیارد دلار مطالبه می‌کرد. اگر کودتای خرداد ۶۰ - که هاشمی رفسنجانی نقش اول را در آن ایفا کرد - برای این بود که می‌خواستند استبداد خویش را بر کشور تحمیل کنند. وگرنه، چه دلیل داشت که دفتر رجایی به وزیر خارجه کوبا تلفن کند و بگوید «چون فعل و انفعالهائی در حال انجام است، شما فعلاً به ایران نیائید». آن «فعل و انفعال» کودتا بر ضد رئیس جمهوری منتخب مردم ایران بود. استقرار استبداد در ایران، نیازمند سازش ننگین با آمریکا و انگلستان و اسرائیل بود. اگر نه، چرا آلن کلارک، وزیر دفاع انگلستان در حکومت تاچر، در دادگاه می‌گفت: جنگ ایران و عراق در سود انگلستان و غرب بود اسباب ایجاد و ادامه آن را فراهم کردیم؟

اکتبر سورپرایز و ایران گیت ها به ایرانیان و جهانیان گفتند انگلستان و آمریکا و اسرائیل چگونه اسباب ادامه جنگ را فراهم کردند. بر ایرانیان است که در هشدار ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ بنی صدر تأمل کنند. در بیانیه ای به این تاریخ، او هدفهای کودتا، که یکی از آنها، ادامه دادن به جنگ بود را برشمرد. در کتاب خیانت به امید بار دیگر، نسبت به ادامه جنگ در سود آمریکا و اسرائیل و انگلستان هشدار داد.

۳- به ترتیبی که در بند ۲ توضیح داده شد، بنا بر پیشنهاد غیر متعهدها، قوای عراق می‌باید به اندازه گلوله توپ رس در داخل خاک خود، از مرزهای بین المللی فاصله می‌گرفتند.

۴- می‌گوید: بعد از فتح خرمشهر، خمینی گفته است از آتش بس صحبت نکنید. زیرا این جنگ تا اهدافی که داریم باید ادامه یابد. اما اگر اهداف تخلیه خاک ایران و شناختن عراق بعنوان متجاوز و پرداخت غرامت بود، موقعیت بعد از فتح خرمشهر، فرصت خوبی برای رسیدن به اهداف و پایان دادن به جنگ بود. پس اگر به جنگ ادامه داده اند، بخاطر هدفهای دیگری بوده است. مهمترین آنها، نطفه کردن یک نسل و استقرار استبداد ملاتاریا بود.

۵- طرفه این که مدعی می‌شود غرامت ایران ۱۰۰ میلیارد دلار معین شد! آیا در قطعنامه ۵۹۸، عراق متجاوز شناخته شده و ۱۰۰ میلیارد دلار غرامت معین گشته است؟ قطعاً نه. پس در کدام سند عراق متجاوز شناخته شده و محکوم به پرداخت ۱۰۰ میلیارد دلار خسارت شده است؟ نکند ملاتاریا «سند غیبی» نیز می‌سازد!

بند ۶ قطعنامه از دبیر کل سازمان ملل متحد می‌خواهد «با مشورت با ایران و عراق، مسئله ارجاع تحقیق در باره مسئولیت در گیری، به هیأت بی طرف را بررسی نماید و هرچه زودتر به شورای امنیت گزارش دهد».

و در بند هفتم، از دبیر کل خواسته می‌شود «گروهی از کارشناسان را برای بررسی مسئله بازسازی تعیین و شورای امنیت گزارش کند».

بدین قرار، در قطعنامه نه عراق متجاوز شناخته شده است و نه محکوم به پرداخت غرامت شده و نه میزان غرامت معین گشته است. طرفه این که باوجود بند یک قطعنامه که از دو طرف می‌خواهد قوای خود را به مرزهای بین المللی عقب بکشند، عراق قوای خود را از خاک ایران بیرون نبرد و با وجود این، خمینی و هاشمی رفسنجانی و خامنه ای و... آتش بس را پذیرفتند.

۶- بدین قرار، جنگ را «تا آخر» ادامه داده اند و کار به جائی رسیده است که دیگر پول برای خرید اسلحه و مواد غذایی مورد نیاز مردم را نیز نداشته اند. آیا هاشمی رفسنجانی فکر می‌کند کسی معنای این اعتراف او را در نمی‌یابد؟ آیا فکر می‌کند مردم نمی‌دانند که رویه زورپرستانی از نوع خمینی و او و خامنه ای اینست که بحران را تا شکست ادامه می‌دهند و در شکست بدان پایان می‌دهند؟

محسن رضائی نیز اعتراف می کند در پی شکست های پیاپی، خمینی قطع نامه ۵۹۸ را پذیرفته است:

• وقتی امام قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت، بسیار مظلومانه و صادقانه با ملت ایران صحبت کرد؛ یعنی توضیح داد که من تا همین دیروز معتقد بودم جنگ را باید ادامه بدهیم. من جام زهر می نوشم و این قطعنامه ۵۹۸ را می پذیرم. آمد صادقانه با ملت ایران صحبت کرد و آبروی خودش را هم در مسائل بین الملل در طبق اخلاص گذاشت؛ چرا؟ چون قطعنامه ۵۹۸ اگر هم قرار بود پذیرفته شود، باید یک سال پیش و در اوج پیروزی های ایران پذیرفته می شد.

ایران زمانی قطعنامه ۵۹۸ را می پذیرفت که آن سرزمین هایی که از موضع قدرت گرفته بود و باعث صدور قطعنامه ۵۹۸ شده بود، دیگر در دستش نبود؛ بنابراین با این شرایط از کجا معلوم بود وقتی ایران قطعنامه ۵۹۸ را می پذیرد، دنیا و عراق هم بپذیرند؟! این خیلی ریسک بالایی است آن هم برای کسی مثل امام. اما امام اصلا به این مسائل توجه نکرد. به رضای خدا و مصلحت نظام و کشور فکر می کرد و صادقانه به مردم ایران گفت: من تا دیروز اینطوری فکر می کردم، الان وضعیت اینطور است و من قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته ام و به مسئولان سیاسی و نظامی هم اعتقاد دارم، کسی فردا علیه اینها شروع به جوسازی نکند.

• علت این که اینطور ابهاماتی وجود دارد این است که پایان جنگ روشن نیست؛ تیر ماه است؟ مرداد ماه؟ شهریور ماه؟ و به همین دلایل است که در کشور ما شهریور ماه را جشن می گیرند. شهریور ماه حمله ارتش عراق به ایران است؛ چه کسی حمله یک کشور دیگر به کشور خودش را جشن می گیرد؟ ما باید بیاییم پایان جنگ را جشن بگیریم اما پایان جنگ کجاست؟ در مرداد ماه. پس از شکست های پی در پی ایران در تیر ماه، قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتیم و به همین دلیل هم عراق آن را نپذیرفت، چرا که ما در ضعف بودیم و مرتب داشتیم شکست می خوردیم اما حادثه مهمی در مرداد ماه اتفاق می افتد.

• نیروهای ایران آماده بودند که در لحظه های آخر جنگ پس از این که باختران، خرمشهر و اسلام آباد، قصر شیرین و کرد و سرپل ذهاب و گیلانغرب و همه اینها را آزاد کردند، دوباره به بصره حمله کنند، اما امام فرمود: خب پس جنگ اینطور تمام شد. اگر جنگ اینطور تمام شده، پس ما نه تنها پیروزی معنوی داریم، بلکه با پیروزی نظامی ایران جنگ تمام شد. علامتش هم این است که وقتی ما این پیروزی ها را به دست آوردیم، صدام اعلام کرد قطعنامه ۵۹۸ را قبول ندارم! اگر ما این پیروزی ها را به دست نمی آوردیم که صدام قطعنامه ۵۹۸ را قبول نمی کرد.

انقلاب اسلامی: اگر امروز محسن رضائی با این صراحت اعتراف می کند قطعنامه را به این دلیل قبول کرده اند که ایران پی در پی شکست می خورد، بدین خاطر است که رژیم ایران را در همان موقعیت قرار داده است که در ماههای پیش از قبول قطعنامه قرار داده بود. او نیز همچون هاشمی رفسنجانی زمینه سازی می کند برای معامله.

البته او می کوشد اثر ابراز حقیقت را بر مردم کشور که بمدت ۳۰ سال دروغ شنیده اند، با اظهار نصف حقیقت تعدیل کند. می گوید در مرداد ماه، پس از آنکه عراق مناطق جدیدی را در خاک ایران تصرف کرد، مردم ایران به جبهه ها هجوم بردند و از وطن خود دفاع کردند و صدام بعد از شکست تعرض جدید قوای خود، قطعنامه را پذیرفت.

۱- در همان جلسه ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ (۲۹ تیر ۱۳۶۶) قطعنامه در حال تصویب را پذیرفت.
۲- نامه خامنه ای به دبیر کل سازمان ملل در باره پذیرش قطعنامه، در ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۶ تیر ۱۳۶۷) تسلیم او شد. بدین قرار، محسن رضائی دروغی بس بزرگ می گوید: فاصله صدور قطعنامه تا قبول آن سوی ایران، یک سال است. در این یک سال است که عراق مناطق از دست داده را بازپس گرفت و قسمتهائی از خاک ایران را نیز به تصرف درآورد. طرفه این که رژیم روز سرکشیدن جام زهر توسط خمینی را، روز جشن تصرف دولت توسط حزب بعث قرار داد.

۳- در ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۶ تیر ۱۳۶۷)، صدام بمناسبت بیست و پنجمین سالگرد به قدرت رسیدن حزب بعث، نطقی ایراد کرد و قطعنامه ۵۹۸ را برای بار دوم پذیرفت. الا اینکه برای آتش بس ۵ شرط معین کرد: ۱- عقب نشینی کامل به مرزهای شناخته شده و ۲- مبادله اسیران و ۳- احترام به سیستم سیاسی هر کشور و ۴- همکاری برای حفظ امنیت خلیج فارس برای استفاده از شط العرب برای صدور نفت خود از خلیج فارس.

۴- در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۹ تیر ۱۳۶۷) طارق عزیز برقراری آتش بس را موکول به گفتگوی مستقیم دو کشور کرد.
۵- این راست است که مردم ایران به جبهه ها هجوم بردند برای این که از وطن خویش دفاع کنند. آنها قوای عراق را عقب نشانددند. باوجود این، بنا بر اظهار ولایتی، «وزیر» خارجه وقت، ۲۴۰۰ کیلومتر از خاک ایران در تصرف عراق بود که از آن، ۱۰۰ کیلومتر مربع بعد از صدور قطعنامه ۵۹۸ تصرف شده بود.

۶- صدام زیر فشار شورای امنیت پذیرفت گفتگوهای مستقیم میان دو کشور بعد از برقراری آتش بس انجام بگیرد. روزی بعد، در ۷ اوت ۱۹۸۸ (۱۵ مرداد ۱۳۶۷) ولایتی با پیشنهاد عراق موافقت کرد.

۷- در ۱۰ مرداد ۱۳۶۷ جنگ عملا پایان یافت. و دبیر کل سازمان ملل متحد ساعت ۳ صبح ۲۰ اوت ۱۹۸۸ (۲۹ مرداد ۱۳۶۷) را روز برقراری آتش بس اعلام کرد.

رضائی در باره سال اول جنگ نیز دروغ می گوید. او مدعی است این سال، سال شکست بوده است. اما در همین سال است که به قول هیات ۸ نفری کنفرانس اسلامی که سران ۸ کشور بودند، کار ارتش ایران نه یک حماسه که یک معجزه بود. زیرا از ماه دوم، قوای عراق زمین گیر شدند و ابتکار عملیات بدست ارتش ایران افتاد و در ششمین ماه جنگ، پیشنهاد هیات نمایندگی کنفرانس کشورهای غیر متعهد به ایران داده شد. آنها قرار بود در ۲۴ خرداد پاسخ موافق صدام را به این پیشنهاد به تهران آورند. بنا بر این، اگر کودتای خرداد ۶۰ انجام نگرفته بود و به جای آن، جنگ پایان پذیرفته بود، ایران یک پیروزی بدست آورده بود و یک نسل ایرانی نغله نشده بود و به قول حاکمان مستبد، ۱۰۰۰ میلیارد دلار زبان به کشور وارد نشده بود و...

حامد الجبوری: جرج براون، وزیر خارجه وقت انگلستان و بختیار و اویسی، صدام را به حمله به ایران برانگیختند:

◀ در ۲۵ ژوئن ۲۰۰۸ (۵ تیر ۱۳۸۷) حامد الجبوری، وزیر امور ریاست جمهوری و امور خارجی و فرهنگ عراق در زمان احمد حسن البکر و صدام حسین، در تلویزیون الجزیره گفته است:

• جرج براون وزیر امور خارجه وقت انگلیس و شاهپور بختیار نخست وزیر سابق ایران که در پاریس اقامت داشت و ژنرال نصیری (ارتشبد اویسی) در جلسه ای با صدام وی را به حمله به ایران تشویق کرده اند.

• پیش از آغاز جنگ، روابط بین عراق و ایران پر تنش بود، در بغداد از احتمال وقوع درگیریهای نظامی محدود به ویژه در مناطق مرزی مورد اختلاف بین عراق و ایران بحث بود.

• من در بخشی از دیدارهای صدام حسین با جرج براون وزیر امور خارجه وقت انگلیس و شاهپور بختیار نخست وزیر سابق ایران که در پاریس اقامت داشت و یک ژنرال ایرانی مقیم پاریس که گمان می کنم ژنرال نصیری (اویسی) بود حضور داشتم.

• در این جلسات همه کسانی که با صدام ملاقات می کردند تاکید داشتند که ایران در آستانه فروپاشی است و ارتش این کشور متلاشی شده و نیروی هوایی این کشور به علت اعدام افسرانش زمین گیر شده است.

همه آنها به گونه ای صحبت می کردند که گویا عملیات نظامی در ایران صرفاً تفریح است و همین مسئله صدام را به آغاز جنگ با ایران تشویق می کرد.

• الجبوری در پاسخ به این سؤال که آیا صدام می دانست این جنگ هشت سال طول خواهد کشید گفت: من در اوایل جنگ از زبان عزت ابراهیم الدوری که شخص دوم عراق پس از صدام بود شنیدم که می گفت اگر این جنگ شش ماه هم طول بکشد ما ادامه می دهیم.

اطلاعات گمراه کننده ای که به مقامات عراقی رسیده بود چنین تصویری ایجاد کرده بود که این جنگ بسیار زود به پایان خواهد رسید.

• وی در ادامه با اشاره به کمک اطلاعاتی امریکا و کمک مالی عربستان به عراق در زمان جنگ با ایران و دو بار سفر دونالد رامسفلد به بغداد برای دیدار با صدام گفت: من در دیدار رامسفلد با صدام حضور نداشتم و چیزی از محتویات آن نمی دانم؛ اما امریکا اطلاعات بسیار حساسی را که از طریق ماهواره و هواپیماهای آواکس به دست آورده بود در اختیار رهبران عراق قرار می داد، این اطلاعات به وزارت امور خارجه می رسید و ما آن را در اختیار رئیس جمهور قرار می دادیم.

◀ یادآور می شود که رژیم صدام به بختیار و اویسی رادیو داده بود و هر دو، روزانه، تبلیغ می کردند. بختیار با استفاده از این برنامه، به متصدیان کودتای نوژه، دستور العمل می داد. نصیری در تهران اعدام شد و این اویسی بود که به پاریس رفت و از کسانی شد که رژیم صدام را به حمله به ایران بر می انگیزتند.

انقلاب اسلامی: بدین سان،

۱- قول حامد الجبوری تصدیق قول آلن کلارک است. آلن کلارک در حکومت خانم تاچر وزیر دفاع انگلستان بود و در دادگاه ایران گیت انگلیسی گفت: جنگ ایران و عراق در سود انگلستان و غرب بود اسباب ایجاد و ادامه آن را فراهم کردیم. جورج براون، وزیر خارجه اسبق انگلستان می باید همان کس باشد که در روزهای پیش از نخست وزیر شدن بختیار، به ایران رفت و در مراجعت گفت: ترتیب نخست وزیر شدن بختیار را دادم.

۲- با توجه به این واقعیت که عامل متلاشی شدن ارتش ایران بختیار و اویسی (کودتای نوژه) بودند و هدف از آن کودتا از هم پاشاندن شیرازه ارتش بود و نیز با توجه به ایران امر که به بهانه کودتای نوژه، بهشتی، در غیاب رئیس جمهوری، پیشنهاد انحلال ارتش را به شورای انقلاب داده بود و بنی صدر با آگاهی از آن، بلادرنگ به تهران آمد و مانع از این خیانت شد و با توجه به این امر که خمینی گفت: اطلاعات ارتش در باره نقشه عراق برای حمله به ایران دروغ است و تحت حمایت او، ری شهری و امثال محسن رضائی و رهبران حزب جمهوری اسلامی به جان ارتش افتادند، آشکار است که انگلستان و امریکا در رژیم ایران نیز عوامل خود را برای اینکه جنگ ایجاد شود، داشته اند. آشکار تر اینست که از طریق همین عوامل جنگ را به مدت ۸ سال طولانی کردند.

۳- قول الجبوری سند محرمانه دیگری را تصدیق می کند که نامه محرمانه ژنرال الکساندرهیگ، وزیر خارجه امریکا در حکومت ریگان به ریگان است. در این نامه، هیگ می گوید در سفرش به خاورمیانه، سران کشورهای عربستان و اردن و مصر به او گفته اند حمله عراق به ایران با حمایت امریکا انجام شده است آیا حکومت او به این حمایت ادامه می دهد یا خیر؟

۴- قول حامد الجبوری تصدیق سخن بنی صدر در باره عوامل ایجاد و ادامه جنگ و نقشهایی است که خائنان به ایران در ایجاد و ادامه جنگ بازی کرده اند.

چه کسی می تواند بگوید خیانتی بزرگ تر از خیانت ایجاد اسباب تلاشی ارتش و برانگیختن قوای مسلح بیگانه به حمله به وطن خود، وجود دارد؟

منبع: نشریه انقلاب اسلامی در هجرت «شماره ۷۰۳ از ۱۴ تا ۲۷ مرداد ۱۳۸۷»

نوشته شده بهنگام جنگ ایران و عراق در باره شرکت بختیار و اویسی در تجاوز ارتش عراق به ایران

by gavras در می ۲۰۰۸، th

بخشی از کتاب خاطرات “ب. کیا” با نام «ارتش تاریکی» به فعالیت‌هایی اختصاص دارد که شاپور بختیار و نظامی‌های ارشد زمان شاه و نظامی‌های درجات پائین‌تر، پس از انقلاب و با استقرار در ترکیه و عراق آغاز کردند.

“ب. کیا” در این بخش از کتاب خود خاطراتی را می‌نویسد که جز قرار داشتن در متن تمام آن فعالیت‌ها اطلاع از آنها ناممکن بوده است. تاسف‌بارترین بخش این قسمت از خاطرات وی، آن بخشی است که ژنرال‌های شاه مشوق صدام حسین برای حمله به ایران می‌شوند و حتی طرح حمله به ایران را به او می‌دهند. جنگی که ۸ سال ادامه یافت و نقشی تاریخی در سرنوشت ایران بازی کرد.

در این بخش از خاطرات “ب. کیا” مشخص می‌شود که برخلاف تمام ادعاهایی که سلطنت طلب‌ها می‌کنند، عملیات “نوزده” اقدامی کودتایی برای فتح سنگر قدرت در جمهوری اسلامی نبوده، بلکه عملیاتی برای راهگشایی حمله از خارج به ایران بود.

در این بخش از کتاب «ارتش تاریکی» با نام‌هایی آشنا می‌شویم که شاید برای نسل جوان کشور ناشناخته باشند، اما آنها که حوادث ایران را، حداقل از دهه ۵۰ بخاطر دارند می‌دانند که این چهره‌ها چه نقشی در حوادث ایران بازی کرده‌اند. این نقش آفرینی آنها به سالهای منجر به کودتای ۲۸ مرداد نیز باز می‌گردد.

از خاطرات “ب. کیا” بخوانید:

بختیار (آخرین نخست‌وزیر دوران شاه که عمر کوتاه دولت او با بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران و اعلام مهندس بازرگان بعنوان نخست‌وزیر، عملاً به پایان رسید) پس از انقلاب ۱۲ روز در ایران بود و سپس با کمک دو گروه از عشایر، از بیراهه و راه مرزی کردستان به بغداد رفت و در آنجا با استقبال حکومت عراق روبرو شد. وزرای بختیار نیز تقریباً دست نخورده به عراق رفتند و از آنجا به اروپا. بختیار پس از ورود به عراق تشکیل یک جبهه داد.

پس از سقوط شاه، صدام از اوضاع آشفته ارتش استفاده کرد و بلافاصله ارتش خود را که در زمان شاه با تهدید از مرزها دور کرده بود در مرز ایران و عراق متمرکز کرد. صدام در زمان شاه، با وساطت بعضی سران عرب که اوضاع را آرام می‌خواستند و مایل نبودند جنگ در خلیج فارس مانع صادرات نفت شود موقتاً با شاه در الجزایر آشتی کرده بود، اما در همان زمان هم در نقشه‌های رسمی کشور عراق و حتی در سفارتخانه‌های این کشور از خوزستان ایران بعنوان یک استان عرب نام برده می‌شد.

بختیار به کار جمع‌آوری و استخدام گروهی از افسران پرداخت. در میان آنها افسر ارشد وجود نداشت. سرپرستی و اداره این افسران با دو سرهنگ، یکی “سپهر” که افسر قاضی بود دیگری یک سرهنگ انتظامی پیاده بود که هر دو آنها در ترکیه اقامت داشتند. در کنار این افسران تعدادی افسر شهربانی و تعداد بیشتری افسر ژاندارم که همه مقیم ترکیه بودند به جمع افسران بختیار پیوستند. بعدها نیز تعدادی افسر به گروه این افسران پیوستند که نقش بزرگی در جنگ عراق و ایران و حمله عراق به ایران بازی کردند. ایرج پزشکزاد نویسنده کتاب دانی جان ناپلئون، دکتر جنتی عطانی و منوچهر آریانا وزیر کار دولت سی و چند روزه بختیار و همچنین سیروس آموزگار وزیر اطلاعات کابینه بختیار نیز در جمع تشکیلات بختیار در بغداد فعال بودند.

در این زمان سرلشکر پالیزبان نیز به او پیوست. او بلافاصله پس از خروج بختیار از ایران خود را به بغداد رساند و رابطه بختیار و دولت و ارتش و تشکیلات اطلاعاتی عراق شد. سرلشکر پالیزبان پس از ورود به عراق از طرف بختیار مأموریت گرفت تا با دولت عراق در مورد آزادی سازی ایران وارد مذاکره شود. او عراقی‌ها را مطمئن کرد که در جنوب و در مرزهای ایران نیروی عمده‌ای برای مقاومت در مقابل یک حمله عمده وجود ندارد و ارتش عراق می‌تواند به سادگی تا تهران پیش برود.

در همین زمان، برای از بین بردن قدرت نیروی هوایی ایران، طرح کودتای «پایگاه نوژه» در پاریس ریخته شد. پیام های سری «خروس لاری به مرغ همسایه» از رادیو بختیار در بغداد آغاز شد.

مذاکرات مربوط به کودتای نوژه بصورت کاملا باز و با تلفن های بین المللی صورت می گرفت. منوچهر آریانا دوبار و پالیزبان یکبار از پاریس مستقیم با فرماندهی نوژه تماس گرفتند و این درحالی بود که می دانستند این تلفن ها کنترل می شود.

کودتای نوژه به این دلیل طرح ریزی شد که هسته اصلی و قدرت مرکزی نیروی هوایی ایران از بین برود و ضعف قدرت دفاعی ایران زمینه را برای حمله خارجی توسط عراق به ایران آماده کند.

در روزهای قبل از دستگیری کودتاگران داخلی طرح نوژه و دستگیری افسران، تماس های تلفنی از پاریس به تهران بیشتر شده بود و پیام های سری رادیو بختیار» از خروس لاری به مرغ همسایه» حالت دستوری به خود گرفته بود. (سرتیپ محقق رهبری عملیات را در داخل برعهده داشت) پالیزبان با اطلاعات زیادی که از وضع نیروها، رادارها و مراکز نظامی ایران داشت عراقی ها را در جریان کار گذاشت و طرح حمله کم و بیش توسط او ریخته شد. طبق این طرح قرار بود عراق از سه جبهه به ایران حمله کند.

تقریباً همزمان با فعالیت رادیو بختیار در عراق، ارتشید اوپسی نیز یکساعت برنامه رادیویی از عراق گرفت که مسنول آن تورج فرازمنند، مفسر رادیو و رئیس رادیوتلوویزیون ایران در زمان دولت نظامی ارتشید از هاری بود. زمانی که تمام کارکنان موثر رادیو و تلوویزیون استعفا داده و به انقلاب پیوسته بودند، تنها فرازمنند و جهانبانی مدیریت و معاونت تلوویزیون را قبول کردند.

رادیو اوپسی در عراق که بنام «رادیو ایران آزاد» بود، هر روز یکساعت برنامه داشت که نیمی از آن را شخص فرازمنند می نوشت و می خواند. برنامه در پاریس ضبط می شد و با هواپیمای عراقی به بغداد برای پخش از این رادیو فرستاده می شد. نیمی دیگر برنامه را هم سه نفر که در بغداد کار می کردند تهیه می کردند. عراقی ها اجازه نمی داند کارکنان ایرانی این دو رادیو، یعنی رادیو بختیار و رادیو اوپسی به محل فرستنده رفت و آمد کنند. برنامه ها در همان دفتری که برایشان در بغداد گرفته بودند تهیه می شد و ماموران عراقی نوار را خودشان برای پخش به فرستنده می بردند. مخارج اوپسی را اشرف پهلوی تامین می کرد و آزاده شفیق دختر اشرف نیز گهگاه به این دفتر رفت و آمد داشت.

در کنار اوپسی دو گروه دیگر نیز فعالیت داشتند که اشرف از آنها حمایت می کرد و آزاده دختر اشرف نیز با آنها در ارتباط بود.

زمانی که دکتر نهاوندی که در اواخر دوره شاه رئیس دفتر فرح شده و در دانشگاه تهران گروه تحقیق در مورد «انقلاب سفید» ایجاد کرده بود، جوانکی در کنار او به کار مشغول شد که تازه دست به قلم برده بود و خرده مطالبی در یکی از روزنامه های صبح (آیندگان) می نوشت. این شخص «صوراسرافیل» نام داشت. صوراسرافیل را کسی نمی شناخت، لیکن نهاوندی از طریق آشنائی فامیلی او را درکنار خود جا داد و شغلی به او داد تا مشغول شود. (صوراسرافیل بعدها با نام مستعار «کتابخانه سلطانی» سرمقاله نویس کیهان لندن شد)

البته صوراسرافیل استعدادی در نوشتن داشت و به همین دلیل به نوشتن بعضی مطالب برای دکتر نهاوندی پرداخت و از این راه جزوه سلطنت طلبان دو آتشه شد. بعدها با دختر عباس خلعتبری وزیر خارجه شاه در زمان هویدا ازدواج کرد و راه ترقی او بازتر شد. بعد از انقلاب او نیز در کنار دکتر نهاوندی به پاریس رفت اما در آنجا از نهاوندی جدا شد و رفت زیر پروبال اشرف پهلوی.

چند ماه بعد اشرف تصمیم گرفت برای حفظ نام خود، گروه مخالفی را به راه اندازد و از صوراسرافیل خواست که مطالبی در مخالفت با جمهوری اسلامی بنویسد و بصورت يك نشریه بین ایرانی ها پخش کند. این نوشته ها بعدا بصورت يك نشریه بنام «ایران آزاد» بین ایرانی ها پخش شد. در پاریس دفتری نیز در اطراف اپرا برای او کرایه کردند. ایران آزاد هر دو هفته یکبار منتشر می شد.

ابتدا نشریه تنها به جمهوری اسلامی حمله می کرد، لیکن بعدها خرده حساب ها و مخالفت اشرف پهلوی با بختیار پیش کشیده شد و مخالفت با بختیار هم به آن اضافه شد. نبرد بین بختیار و اشرف در مقالات دو نشریه بختیار و اشرف روز به روز مشخص تر می شد. از طرفی صوراسرافیل نیز بوسیله همین نشریه، به تسویه حساب های قدیمی خود با دیگران پرداخت.

....

جمشید حسنی درجه دار ژاندارمری بود و خواهرش ابتدا در ساواک منشی بود. جالب است که آنها بعد از انقلاب هم در ایران بودند و بعدها خود را به پاریس رساندند. جمشید حسنی از بدنی فوق العاده قوی برخوردار بود و زمانی قهرمان ژیمناستیک یکی از باشگاه های تهران بود. در ژاندارمری محافظ فرماندهان شد. خواهرش خیلی زود در ساواک از منشی به بازجو تبدیل شد و این راه ترقی تا آنجا رسید که بعدها از شکنجه گره های معروف ساواک شد و زنان زندانی او را به خوبی به یاد دارند. نام واقعی او هیچ وقت فاش نشد. او باتفاق شوهرش که از افسران ساواک و جزو شکنجه گران و بازجویان بود به اروپا آمدند و مقیم شدند. حسنی بعدها در دفتر بختیار مشغول شد اما جاه طلبی های او آنقدر زیاد بود که اطرافیان بختیار هم نتوانستند او را تحمل کنند و زیر پایش را جارو کردند. پس از مدتی حسنی از طریق یکی از دادستان های قدیم ساواک که مسئول خواهر او در ساواک بود با یک وکیل دادگستری که در زمان شاه کارهای اشرف پهلوی را در ایران انجام می داد آشنا شد و به تشکیلات اشرف راه یافت. او را به سوراسرافیل سپردند و در این دوره توانست عده ای جوان را دور و بر خودش جمع کند. هدف این بود که این گروه برای مقابله با چپی ها آماده شوند و جمشید حسنی برای این کار خیلی مناسب بود. جمشید حسنی دو برادر خود را که یکی از آنها بنام رضا حسنی قبلا جزو لات های خیابان ری تهران بود و ذاتا آدم ناراحتی بود وارد کار کرد و به کمک جوانی بنام گنجی که قهرمان جودو در تهران بود برای جوان ها کلاس های جودو و کاراته راه انداخت. جمشید حسنی سردمدار زدوخوردها و راه اندازی میتینگ ها شد. عزت الله متوجه که قبلا در تلویزیون حبیب ثابت برنامه اجرا می کرد و تاجی احمدی سخنرانان میتینگ هائی بودند که جمشید حسنی بنفع سلطنت طلب ها در پاریس راه می انداخت. بعد از دو سال ارتشید آریانا این جوانان را برای فعالیت به خود جذب کرد و از آن پس جمشید حسنی به اردشیر زاهدی پیوست و کارهای او را در پاریس انجام می داد.

در امریکا

در واشنگتن نیز علی طباطبائی دست به تشکیل یک گروه زد. او در مازن شاه مدت زیادی مدیرکل امور خارجی و مطبوعات خارجی وزارت اطلاعات شاه بود و کسی بود که در زمان اعترافات تلویزیونی با گروه هشت نفره پرویز نیکخواه مترجم و اداره کننده بود. تا قبل از او این مصاحبه ها و اعترافات را پرویز ثابتی معاون سیاسی ساواک انجام می داد و اداره می کرد و به همین دلیل وقتی طباطبائی در این نقش در تلویزیون ظاهر شد همه او را هم جزو ساواکی ها گذاشتند، اما او در اصل روزنامه نگار بود و مدتی با مجله خواندنی ها کار می کرد و مدتی هم در روزنامه اطلاعات قلم می زد. چون به زبان انگلیسی آشنا بود، مدتی رایزن مطبوعاتی در واشنگتن شد و بالاخره سر از وزارت اطلاعات شاه در آورد. بعد از وزارت اطلاعات او بوسیله اردشیر زاهدی به واشنگتن برده شد و تا پایان دوران شاه با زاهدی کار می کرد. بعد از انقلاب یک گروه با کمک زاهدی درست کرد، اما بدون تظاهر به حمایت زاهدی از وی. ظاهر مستقل به خود گرفت و به همین دلیل در میان اپوزیسیون امریکا برای خود دوستانی دست و پا کرد. کار طباطبائی بالا گرفته بود که در مقابل منزلش بضرب گلوله ترور شد.

ارتشید آریانا

ارتشید آریانا رئیس ستاد ارتش شاه که مبتکر فرهنگ نظامی در ارتش بود و فارغ التحصیل دانشگاه های نظامی فرانسه همیشه در رویا زندگی می کرد. شاید بشود او را به یک هنرپیشه فقیر تئاتر تشبیه کرد که در نقش اعیان زاده ای باز می کند.

ارتشید آریانا را دوستان و اطرافیان او بخاطر دو واقعه به خوبی به یاد دارند. یکی آن شب معروف که او به همراه سرهنگ بهارمست از میخانه ای در خیابان شاه آباد که مجسمه معروف انقلاب سفید در وسط میدان بود و چهار مجسمه شیر در اطراف آن بیرون آمده و شاهنامه خوانان سوار بر شیر میدان شدند تا بروند توران را فتح کنند. پلیس که آنها را نشناخته بود دستگیرشان کرد و هر دو مست تا صبح در کلانتری ماندند.

منبع: شریف نیوز